

فصل بیست و پنجم

بسوی سینا

بنی اسرائیل از بحر الاحمر زیر سایهٔ ستون ابری بسفر خود ادامه دادند. مناظر اطراف راهشان را از یکطرف کوههای بلند و دشتهای خشک و سوزان و خالی از موجودات زنده و از طرف دیگر سواحل دریا که پوشیده از اجساد دشمنان بود فرا میگرفت. با این همه بخاطر آزادی از قید و بند شادی زایدالوصفی توأم با رضایت کامل، سراسر وجودشان را مسخر کرده بود.

در این زمان ذخائر آبی که همراه آورده بودند باتمام رسید و مدت سه روز حتی بقطره ای آب دست نیافتند. چیز دیگری هم برای رفع تشنگی در آن دشتهای سوزان وجود نداشت. موسی با این سرزمین آشنائی داشت و اطلاعاتی در بارهٔ آن داشت که دیگران از آن بی خبر بودند. او است که آن هم قابل آشامیدن نمیباشد. لذا با نگرانی جهت حرکت ستون ابر را ملاحظه

میکرد که ناگهان از صدای شادمانی "آب . آب" قلبش فرو ریخت. مردان و زنان و بچه ها همه بسوی چشمه ای دویدند ولی ناگهان فریادشان برخاست که آب تلخ است!

با غضب و نومیدی موسی را بخاطر اینکه به آنجا هدایتشان کرده بود بیاد انتقاد گرفتند و هیچ تصور نکردند که حضور الهی در آن ابر اسرار آمیز نه فقط او را بلکه همه را به این چشمه هدایت کرده است. موسی در این بن بست کاری را که امت فراموش کرده بود انجام داد – یعنی از خداوند طلب امداد نمود. "موسی نزد خداوند دعا کرد و خداوند درختی به او نشان داد و فرمود: این درخت را در آب ماره بینداز تا آب آن شیرین شود. موسی چنین کرد و آب، شیرین شد." (۱) در اینجا خداوند توسط موسی این وعده را داد: "اگر دستورات و احکام مرا که خداوند، خدای شما هستم اطاعت کنید و آنچه را که در نظر من پسندیده است بجا آورید، از تمام مرض هائی که مصریان را بدان دچار ساختم در امان خواهید ماند. زیرا من، خداوند، شفا دهنده شما هستم." امت از ماره بسوی ایلیم کوچ کردند و در آنجا "دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود، پس در کنار چشمه ها خیمه زدند." قبل از اینکه

وارد بیابان سین بشوند چند روزی را در این مکان اقامت گزیدند. از روزی که از مصر بیرون آمده بودند تقریباً یک ماه سپری شده بود که اردوگاه خود را برای اولین بار در بیابان برپا داشتند. مواد غذایی رو به اتمام میرفت و بخاطر کمبود علوفه در بیابان چهارپایان گله رو به نابودی می‌رفتند. از کجا برای این جمعیت بی شمار می توان خوراک تهیه کرد؟ بار دیگر شک و تردید به آنان غلبه کرد و شکوه و شکایت آغاز نمودند. حتی رؤسا و مشایخ قوم با مردم متحد شده بر علیه برگزیده خداوند شکایت کردند: "ای کاش در مصر می ماندیم و همانجا خداوند ما را می کشت. آنجا در کنار دیگهای گوشت می نشستیم و هر قدر می خواستیم می خوردیم، اما حالا در این بیابان سوزان که شما، ما را به آن کشانیده اید، بزودی از گرسنگی خواهیم مرد."

آنان نا کنون طعم گرسنگی را نچشیده بودند و هنوز برای مدت زمانی غذای کافی داشتند ولی واژهٔ آنان برای زمان مستقبل بود. زیرا قدرت تصور چگونگی تغذیه این انبوه جمعیت را در بیابان نداشتند و از هلاک شدن اطفالشان در اثر گرسنگی هراسان بودند. خداوند اجازه فرمود تا آنان با مشکلات روبرو شده ذخیره غذایی آنان تمام شود که توجه و

امید خود را متوجه آن نکردانند و نیز ایمان آورند که تا بحال همه مایحتاجشان را بر آورده بود. اگر در هنگام تنگی و نیاز به او توکل نمایند بی درنگ با محبت خواسته هایشان را برآورده خواهد کرد. او وعده داده بود اگر احکام او را حفظ کنند، هیچ بیماری بر آنان نازل نخواهد شد بنابر این تصور اینکه فرزندانشان یا خودشان از گرسنگی بمیرند در اثر بی ایمانیشان می بود.

خداوند وعده داده بود که خدای آنها باشد و آنان را قوم خود سازد و آنان را به سرزمین پربرکتی هدایت کند ولی آنان با هر اشکالی که روبرو میشدند از خود ضعف نشان میدادند. موسی بطریق معجزه آسائی آنان را از بردگی و از سرزمین مصر خارج کرد تا آنان را برگزیده و مایه افتخار جهان گردانند، ولی لازمه این امر مواجه با مشکلات و سختیهای بود. خداوند آنان را از وضع رقت بارشان نجات داد تا مقامی عالی و محترمانه در بین امتهای جهان بدست آورند. اگر به خداوند ایمان آورده و مرحمتهای او را در مد نظر می داشتند. به تمام ناراحتیهای راه و کمبود آذوقه واقعی ننهاده آنها را با خوشی و افتخار سپری می نمودند. ولی ایمان و اعتقاد آنان محکم و پایرجا نبود. بزودی زحمات

و خاطرات تلخ مصر را فراموش کردند. احسان و قدرت خداوندی را از یاد بردند. چگونگی نجات فرزندانشان را هنگامی که فرشتهٔ هلاکت فرزندان ارشد مصری را نابود میکرد فراموش کردند. قدرت نهائی خدا را در موقع گشایش دریای احمر فراموش کردند. عبور از جاده خشک وسط دریا و مشاهده غرق شدن مصریان و نابودی سپاهیان دشمن را که در همان جاده در تعقیبشان بودند بکلی از خاطر زدودند. اکنون بخاطر مشکلات جزئی به اعتراض و شکایت لب گشوده بودند، در صورتی که باید چنین میگفتند: "خدا کارهای عجیب برای ما کرده است. اگر چه در گذشته برده بودیم اما حال ملت عظیمی شده ایم." بجای سپاس و شکر گزاری از سختی راه شکوه و شکایت، میخواستند بدانند غربتشان کی پایان خواهد یافت.

تاریخ زندگی بیابانی بنی اسرائیل جهت اطلاع بندگان خدا تا آخر زمان مکتوب شده است. گزارش اقدامات خدا در مورد آمد و رفت اسرائیلیان در بیابان، گرسنگی، تشنگی و خستگی و طریق خلاصی آنان از مصائب، همه برای مؤمنین هر دوره ای حائز اهمیت و هاوی تعلیمات مهمی میباشد. تمام پیش آمدهای عبرانیان بمنزله مدرسه ای بود که آنان

را برای زندگی در کنعان آماده میکرد. خدا می خواهد مؤمنین امروزه متواضعانه از تجربیات اسرائیل قدیم پند گرفته آماده کنعان سماوی گردند. بسیاری حماسه بنی اسرائیل را می خوانند و از بی ایمانی و دیر باوری آنان تعجب میکنند و چنین تصور می کنند که اگر خود به جای آنان بودند هرگز آنقدر ناسپاس نمیگشتند. ولی در هر زمانی ایمان خود آنان با تجربیات بسیار کوچکی آزموده می شود و آنان نیز ایمان و صبر بیشتری از اسرائیل قدیم از خود نشان نمی دهند زیرا در مقابل مختصر مصیبتی به خدا معترض می شوند. با وجودی که همه احتیاجات روزانه آنان تهیه شده است ولی حاضر نیستند آینده را به دست خدا بسپارند. همیشه نگران فقر و تنگدستی و آینده خود و فرزندانشان می باشند. برخی همه چیز را با دیده منفی نگریسته و پیش آمدها را چنان بزرگ می نمایند که واقعیت امر بخود آنان هم مشتبه میشود. در نتیجه برکات فراوانی را که اطرافشان را احاطه کرده ندیده و سر به ناسپاسی می گذارند. در برخورد با مشکلات بجای اینکه از خداوندی که یگانه منبع امداد است کمک بطلبند، خود را از او دور می کنند و در نتیجه وضعشان از آنچه که هست بدتر می شود.

آیا این چنین بی ایمانی شایسته است؟ چرا باید اینقدر ناسپاس و بی اعتماد باشیم؟ مسیح دوست ماست و تمامی سماوات برای خیریت ما در گردش است در چنین وضعی است که نگرانی و ترس ما باعث تأسف روح القدس می شود. باید از افکاری که ما را خسته و پریشان میکند و هیچ کمکی به موفقیت ما نمیکند دوری کنیم. در زندگی ما جایی برای نومیدی وجود ندارد. نبایستی بزرگترین آرزوی ما به معاش آینده استوار باشد چون عمر بر اساس کثرت ثروت سنجیده نمی شود. خدا نمی خواهد پرستندگانش زیر سنگینی بار نگرانی کمر خم کنند. در عین حال راه آینده نیز بدون خطر اعلام نگردیده است. خداوند ما را از دنیای پر از گناه و شرارت معاف نمیسازد ولی بسوی ملجأ شکست ناپذیری هدایت میکند. او خستگان و زحمتکشان را چنین دعوت میکند: "ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین، زحمت می کشید، نزد من آیید و من به شما آرامش خواهم داد. یوغ مرا به دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من مهربان و فروتن هستم، و به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می گذارم، سبک است." (۲) راحتی و صلح فقط در او یافت میشود: "بگذارید خداوند بار تمام غصه ها و

نگرانیهای شما را به دوش گیرد، زیرا او در تمام اوقات به فکر شما می باشد." (۳)

پولس رسول میگوید: "پس ای برادران عزیز، مواظب باشید مبادا در یکی از شما، دلی گناهکار و بی ایمان وجود داشته باشد که او را از خدای زنده دور سازد." (۴) در مقابل جمیع احسان ها و الطاف خداوند ایمان ما باید قوی و فعال و احیاً کننده باشد. بجای ناسپاسی و گله باید این سرود را بسرائیم:

"ای جان من، خداوند را ستایش کن!

ای تمام وجود من، نام مقدس او را ستایش کن!

ای جان من، خداوند را ستایش کن

و تمام مهربانیهای او را فراموش نکن.

او تمام گناهانم را می آمرزد

و همهٔ مرضهایم را شفا می بخشد." (۵)

خداوند از احتیاجات اسرائیل آگاه بود. او به رهبرشان گفت: "حال از آسمان برای ایشان نان می فرستم." (۶) و دستور جمع آوری مقدار معینی برای استفاده روزانه و دوبرابر آن مقدار برای روز ششم را صادر

فرمود تا بتوانند روز سبت را برگذار نمایند.

موسی جماعت را اطمینان داد که تمامی احتیاجاتشان برآورده خواهد شد: "عصرها گوشت خواهند خورد و صبحها با نان سیر خواهند شد تا بدانند که من خداوند، خدای ایشان هستم. . . ما کیستیم که از ما شکایت کنید؟ از این پس، عصرها خداوند به شما گوشت خواهد داد و صبحها نان. . . آنگاه موسی به هارون گفت که به قوم اسرائیل بگویند: به حضور خداوند بیایید، زیرا او شکایات شما را شنیده است. . . در حالیکه هارون با قوم سخن می گفت آنها بطرف بیابان نگاه کردند، و ناگهان حضور پر جلال خداوند از میان ابر ظاهر شد." و جلالی که تا کنون هرگز ندیده بودند در ابر ظاهر شد. با دیدن این قرائن میباید معرفت خدا را دریافته، درک کنند که باری تعالی رهبرشان است و نه آنکه فردی فانی همچون موسی، پس بایستی از خداوند بترسند و ندای او را اطاعت کنند.

هنگام شب اردوگاه در محاصره هزاران کبک قرار گرفت. ساکنان اردوگاه صبح که از خواب برخاستند مشاهده کردند که "سحرگاه در اطراف اردوگاه شب‌نم بر زمین نشست. صبح، وقتی شب‌نم ناپدید شد، دانه های

ریزی روی زمین باقی ماند که شبیه دانه های برف بود. وقتی قوم اسرائیل آن را دیدند، از همدیگر پرسیدند: این چیست؟ موسی به ایشان گفت: این نانی است که خداوند به شما می دهد تا بخورید. . آنها اسم نانی ___ (یعنی این چیست؟) گذاشتند و آن مثل دانه های کشنیز سفید بود و طعم نان عسلی را داشت. . بنی اسرائیل آن را از روی زمین جمع کرده، میکوبیدند و بصورت آرد در می آوردند و بعد، از آن آرد قرسهای نان می پختند. طعم آن مثل طعم نانهای روغنی بود. قرار بر این بود که هر روزه باندازه خوراک آن روز از آن جمع کنند و حتی ذره ای از آن برای روز بعد نگه ندارند. آنانی که برای استفاده دو روز از آن خوراک جمع آوری کردند بزودی متوجه شدند که قسمت اضافی آن فاسد و غیر قابل استفاده گردید. غذای هر روز را می باید صبح همان روز جمع آوری کرد و باقی مانده آنان در گرمای آفتاب از بین میرفت.

بسیاری در جمع آوری من زیاده روی کرده یا کمتر از احتیاجات روزانه خود ذخیره میکردند اما وقتی نانی را که جمع کرده بودند با عومر اندازه گرفتند دیدند کسانی که زیاد جمع کرده بودند چیزی اضافه

نداشتند و آنانی که کم جمع کرده بودند چیزی کم نداشتند، بلکه هر کس به اندازهٔ احتیاجش جمع کرده بود." پولس رسول آیه فوق را چنین تفسیر می نماید: "البته منظورم این نیست که دیگران به قیمت ناراحتی و زحمت شما، در رفاه باشند! بلکه بگونه ای به یکدیگر کمک کنید که همه به یک اندازه و یکسان داشته باشید. در حال حاضر شما اضافه دارید، بنابراین، می توانید به ایشان کمک کنید. در آینده نیز اگر شما احتیاج داشته باشید، آنان نیاز شما را برآورده خواهند کرد. به این ترتیب هر کس به اندازهٔ احتیاج خود خواهد داشت. بیاد آورید کلام خدا را که در این باره می فرماید: آن که زیاد جمع کرد، زیادی نداشت، و آن که کم جمع کرد، کمبود نداشت، پس شما نیز باید شریک نیازهای دیگران بشوید." (۷)

صبح روز ششم قرار بود همه دوبرابر جمع آوری کنند. بزرگان قوم موسی را از آنچه شده بود با خبر ساختند. او جواب داد: "این غذای است و چیزی روی زمین پیدا نخواهید کرد. شش روز خوراک جمع کنید، اما روز هفتم، سبت است و خوراک پیدا نخواهید کرد."

خداوند در مورد تقدیس روز سبت همان حرمتی را که بنی

اسرائیل روا میداشتند از مؤمنین امروزه میخواهد. فرمانی که به عبرانیان داده شد فرمان ایزد تعالی است بنابراین باید همه امروزه آنرا نیز رعایت کنند. روز قبل از سبت روز تدارک است تا همه چیز برای ساعات مقدس آن روز مهیا شود. شغل شخصی ما بهیچ ترتیبی نباید از آن وقت مقدس بریاید. خداوند امر فرموده بیماران و دردمندان را پرستاری کنید. این گونه کارها در روز سبت برای آسایش آنان کار خیر است و مخالف با شریعت خدا نیست. ولی از فعالیتهای غیر ضروری که انجام آنها در روزهای عادی میسر است باید اجتناب ورزید. بسیاری کارهای کوچک و بی اهمیتی را به ساعات اول روز سبت موکول میکنند. این درست نیست. کاری که تا ابتدای روز سبت انجام نگرفته باید تا روز یکشنبه باقی بماند. اگر خواست خداوند مقدم بر هر چیز قرار گیرد هر فردی از اعضای خانواده در انجام وظائف خود سعی و دقت بیشتری بعمل میآورد.

هر هفته در خلال مهاجرت بنی اسرائیل در بیابان سه معجزه بزرگ انجام میگرفت تا مردم قدوسیت روز سبت را بیشتر احساس کنند. روز ششم هفته دو برابر من میبارید. روز هفتم هیچ نمی آمد و علی رغم روزهای دیگر مقدار منی که روز جمعه ذخیره میشد فاسد نمیشد بلکه

برای مصرف شنبه شیرین و پاک باقی میماند در صورتی که باقی مانده روزهای دیگر فاسد میگردید.

مسئله باریدن من دلیل قطعی است بر اینکه مبدأ رعایت روز سبت برخلاف ادعای بسیاری قبل از اعطای شریعت یا احکام دهگانه بوده است. قبل از رسیدن به کوه سینا بنی اسرائیل بخوبی میدانستند که باید روز سبت را تقدیس نمایند. زیرا بالاجبار روز جمعه دو برابر من جمع کرده آماده شنبه می شدند و معجزه باریدن من در روزهای شنبه هرگز اتفاق نیفتاد و بدین ترتیب قدوسیت روز سبت برای آنان امری مسجل شد. هرگاه بعضی از اشخاص روز شنبه برای جمع آوری من بیرون میرفتند خداوند به آنان چنین خطاب می فرمود: "این قوم تا کی می خواهند از احکام و اوامر من سرپیچی کنند؟"

"بنی اسرائیل تا رسیدن به کنعان و ساکن شدن در آن سرزمین، _____ معروف بود، می خوردند." مدت

چهل سال هر روزه بوسیله این معجزه قدرت حفظ و رحمانیت حق بر آنان خاطرنشان میشد. نویسنده مزمور میگوید: "و نان آسمانی را برای ایشان بارانید تا بخورند و سیر شوند." (۸) یعنی فرشتگان خوراکشان را تهیه

تغذیه میشدند و هر روز اطمینان انجام وعده خداوند بایشان تذکر داده میشد و آنچنان محصور برکات الهی شده بودند که کویا در سرزمین امن و امان و حاصلخیز کنعان قرار دارند. خوراکی که از آسمان برای تغذیه اسرائیل نازل میشد نمونه ای از آن وجودیست که از جانب خدا نازل شد تا بدنیا حیات بخشد. مسیح گفت: آن نان حقیقی، خود من هستم. پدران شما در بیابان آن نان را خوردند و عاقبت مردند. اما هر که از این نان آسمانی بخورد، تا به ابد زنده می ماند. آن نان زنده که از آسمان نازل شد، منم، هر که از این نان بخورد، تا ابد زنده می ماند. این نان در واقع همان بدن من است که فدا می کنم تا مردم نجات یابند." (۹) در باره آینده مؤمنین چنین ، یعنی آن نان آسمانی خواهد خورد." (۱۰)

پس از ترک بیابان سین، بنی اسرائیل در رفیدیم اردو زدند. در اینجا بعلت نایابی آب بی ایمانی خود را دوباره نشان دادند. در نایبائی و بی اعتقادی خود نزد موسی آمده گفتند: "به ما آب بده تا بنوشیم." ولی موسی صبر خود را از دست نداد و پاسخ داد: "چرا گله و

شکایت می کنید؟ چرا خداوند را امتحان می نمائید؟"
و آنان با خشم فریاد بر آوردند: "چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟
آیا ما را به اینجا آوردی تا با فرزندان و گله های خود از تشنگی بمیریم؟"
اولین بار با شرمندگی بر بی اعتقادی خود اقرار
کرده عهد بسته بودند که در آینده وعده خداوند را بپذیرند، ولی اکنون با
اولین مسئله ای که روبرو شدند خداوند را فراموش کرده بهمه چیز معترض
گردیدند. ستون ابر که هدایتشان میکرد گویا عاقبت عجیبی برایشان پیش

بینی میکرد. نسبت به موسی شک آورده گفتند "او کیست؟" و "چرا ما را از مصر بیرون آورده ست؟" بی اعتقادی و تردید سراسر وجودشان را فرا گرفته و بنده خدا را به سوء نیت متهم کردند. در اثر شدت خشم و غضب چیزی نمانده بود که موسی را سنگسار کنند.

موسی مستأصل و درمانده بدرگاه احدیت فریاد برآورد: "با این قوم چکنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند." دستور آمد شیوخ اسرائیل و عصائی را که عامل معجزات مصر بود برداشته نزد امت خود بروند. خداوند وی را گفت: "همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره که در حوریب است می ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند." موسی اطاعت کرد و آب از صخره جاری شد و تمامی جماعت اردو سیر از آب گردیدند. خداوند رحمن و رحیم به جای اینکه موسی را فرمان دهد تا عصای خود را برای لعنت قوم مانند قوم مصر بر آنان فرود آورده بلاها بر آنان نازل کند، عصا را وسیله رستگاری آنان قرار داد.

"در بیابان صخره ها را شکافت و برای آنها آب فراهم آورد. بلی،

موسی ضربه ای به صخره زد ولی

مسیح که در ستون ابر پنهان بود کنار موسی ایستاده آب حیات بخش را

جاری ساخت. نه فقط موسی و شیوخ اسرائیل بلکه تمامی جماعت اسرائیل جلال خدا را از دور مشاهده کردند. ولی اگر ابر از میان آنان برداشته میشد آن روشنائی عظیمی که در ابر ساکن بود همه را هلاک میساخت.

بنی اسرائیل در موقع تشنگی اعتراض کرده گفتند: آیا خدائی هست؟ اگر خدا ما را راهنمایی میکند چرا آب باتفاق نان بما نمیدهد؟

در اثر این بی اعتقادی و بی ایمانی موسی یقین کرد که غضب خدا بر یعنی

یعنی اعتراض نام گذاری کرد.

حال بواسطه سستی ایمان بنی اسرائیل، خطری جدید آنان را تهدید میکرد. خداوند اجازه فرمود که قبیله عمالقه که افرادی جنگجو و وحشی بودند و سابقه خصومت با ایشان داشتند به این افراد خسته حمله کنند. موسی بخوبی میدانست که امتش آماده جنگ نیست لذا یوشع بن نون را دستور داد افرادی از اسباط اسرائیل برگزینند که فردای آن روز با عمالقه مقابله کنند. موسی خود بر بالای تپه ئی ایستاد و عصای خداداد را در دست گرفت. طبق این نقشه یوشع و سربازان منتخب بامداد آن روز بر دشمن حمله کردند و موسی با برادرش هارون و حور از بالای تپه آنان را

تماشا میکردند. موسی دستهای خود را با عصا بسوی آسمان برافراشت و برای پیروزی لشکر اسرائیل دعا کرد. بزودی متوجه امری شگفت شدند زیرا مادامی که دستهای موسی بسوی آسمان بلند بود اسرائیل پیروز میشد ولی بمجردیکه دستهایش را پائین می آورد عمالقه پیروز میشدند. در پایان روز موسی خسته شد و هارون و حور، نبی را امداد کرده دستهایش را تا غروب آفتاب نگه داشتند تا اینکه دشمن مغلوب شد.

عمل برافراشته نگهداشتن دستهای موسی توسط هارون و حور نمایانگر اهمیت پشتیبانی امت بنی اسرائیل از موسی به عنوان سخنگوی خداوند و مسئولیت دشواری که داشت بود، مضافاً اینکه این عمل بخوبی نشان میداد که سرنوشت این قوم بطور کلی در دست وی میباشد. مادامی که اعتمادشان به وی استوار بود او نیز بخاطرشان مبارزه کرده دشمنانشان را مغلوب میکرد ولی هر گاه در این رابطه کوناهمی کرده و بقدرت خویش اتکا مینمودند "حتی از طرف ضعیفترین اقوام و بی اطلاع از خداوند مغلوب میگرددند".

بهمان نحوه هنگامی که موسی دستهایش را بسوی آسمان بلند می کرد پیروزی نصیب بنی اسرائیل میشد امروزه نیز مؤمنین خدا هر گاه

با ایمان به نیروی قادر مطلق توکل نمایند پیروز خواهند شد. در این تلاش نیروی مقتدر الهی باید با جد جهد انسانی توأم گردد. موسی ایمان داشت اگر بنی اسرائیل از خود همتی نشان ندهد خداوند دشمنانشان را مغلوب نخواهد گردانید. در حالی که رهبر بزرگ بدرگاه خداوند استغاثه میکرد یوشع و همدستانش با جد و جهد دشمنان خدا و اسرائیل را مغلوب میساختند.

بعد از شکست عمالقه خداوند دستور داد: "شرح این پیروزی را بنویس تا به یادگار بماند و به یوشع بگو که من نام و نشان مردم عمالیق را از روی زمین محو خواهم کرد." (۱۱) موسی آن رهبر عظیم، قوم خود را قبل از مرگ خطاب کرده گفت: "هرگز نباید کاری را که مردم عمالیق هنگام بیرون آمدن از مصر با شما کردند فراموش کنید. به یاد داشته باشید که ایشان بدون ترس از خدا با شما جنگیده، کسانی را که در اثر ضعف و خستگی عقب مانده بودند به هلاکت رسانیدند. . . باید نام عمالیق را از روی زمین محو و نابود کنید. هرگز این را فراموش نکنید." خداوند راجع به این قوم شریب گفت: "پرچم خداوند را بر افرازید، زیرا خداوند با مردم عمالیق نسل اندر نسل در جنگ خواهد بود." (۱۲)

عمالقه از صفات خدا و سلطه وی بی اطلاع نبودند ولی به جای اینکه او را پرستش نمایند خود را برعلیه او تجهیز کردند. عمالقه شکست مصریان را تمسخر و خوف سایر ملل را از اسرائیل مورد استهزا قرار داده بودند. به خدایان خود سوگند یاد کرده بودند که عبرانیان را آنچه ناپود کنند که احدی از آنان بجای نماند و در مورد ناتوانی خدای اسرائیل در مقابله با خود مدیحه سرائی میکردند. این حمله و دشمنی آنان نسبت بقوم اسرائیل بدون دلیل و بدون جهت بود تنها انگیزه آنان در تصمیم به نابودی بنی اسرائیل اظهار نفرت و مخالفت با خدا بود. عمالقه سالیان دراز به خونخواری شهرت داشتند و جنایاتشان مستوجب انتقام بود. و خداوند از روی ترحم به آنان فرصت توبه داده بود. و اما وقتی به قوم بی دفاع و خسته اسرائیل تاختند، مسبب انقراض ملت خود گردیدند. خداوند همواره بندگان ضعیف و ناتوان خود را محافظت میفرماید و کوچکترین ظلم و ستمی که بر آنان عارض شود در آمار سماوی یادداشت میشود. دست مبارکش محبان و ترسندگان او را مانند سپری میپوشاند. انسان باید رنجشی برای آن دست ایجاد نکند زیرا که شمشیر عدالت در آن قرار دارد.

یترون، پدروزن موسی در نواحی اردوگاه اسرائیل اقامت داشت. یترون از خلاصی اسرائیل مطلع شده بود و اکنون برای ملاقات آنان باتفاق زن و دو پسر موسی عازم اردوگاه آنان شدند. رهبر قوم از آمدن یترون با خبر شد لذا با سرور و شادی به استقبال آنان شتافت. پس از خوش آمد گوئی آنانرا به خیمه خود دعوت کرد. هنگامی که موسی برای خلاصی اسرائیل عازم مصر گردید اهل بیتش را نزد یترون فرستاده بود و حال مجدداً از دیدن آنان شادمانی میکرد. موسی وقایع عجیب و خلاصی اسرائیل را برای یترون بیان کرد. آن شیخ سالخورده پس از تمجید خداوند همراه موسی و دیگر شیوخ اسرائیل بحضور خداوند قربانیها کذرانیده بخاطر رحمت های بیکرانیش جشن و سرور برپا کردند.

یترون متوجه شد موسی دارای مسئولیت بسیار دشواری است، زیرا هدایت جماعت بزرگ و بی سوادى چون این قوم فوق العاده دشوار رئیس و حاکم قوم شناخته شده بود، در نتیجه نه تنها امور روزمره بلکه برای رفع اشکالاتی که بین مردم ایجاد می شد به او مراجعه می کردند. وی در هنگام قضاوت از موقعیت استفاده کرده متخلفین را ارشاد می کرد. وی خود چنین گفته: "وقتی بین دو نفر اختلافی پیش

می آید، نزد من می آیند و من تشخیص می دهم که حق با کدامست و احکام و اوامر خدا را به آنها تعلیم می دهم." ولی یثرون از روش موسی انتقاد کرده گفت: "این درست نیست. تو با این کار، خود را از پای در می آوری و قوم را نیز خسته می کنی. تو نمی توانی این کار سنگین را به تنهایی انجام دهی."

یثرون دامادش را چنین راهنمایی کرد: "از میان قوم اسرائیل افرادی کاردان و خداترس و درستکار که از رشوه متنفر باشند انتخاب کن تا میان مردم قضاوت کنند. برای هر هزار نفر یک قاضی تعیین کن. آن قاضی هم به نوبه خود از میان هر هزار نفر، ده نفر را انتخاب کند تا هر یک قاضی صد نفر باشد. هر یک از این ده قاضی به نوبه خود از میان گروه صد نفره خویش دو نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی پنجاه نفر باشد. هر یک از این دو قاضی نیز از میان گروه پنجاه نفره خود پنج نفر را انتخاب کنند تا هر یک قاضی ده نفره باشد. بگذار قضاوت قوم بر عهده این افراد باشد و آنها فقط مسایل بسیار مهم و پیچیده را نزد تو بیاورند، ولی مسایل کوچک را خود حل کنند. بدین ترتیب، دیگران را در کار خود شریک می کنی و بار مسئولیت تو سبکتر می شود." بدین معنی

که این رؤسا مسئول رفع مشکلات امور جزئی بودند ولی مسائل مشکل و مهم را به موسی باید ارجاع کنند. موسی نیز در مواقع بسیار دشوار بخداوند رجوع میکرد" و "فرایض و شرایح را بدیشان تعلیم ده و طریقی را که بدان میباید رفتار نمود و عملی را که میباید کرد بدیشان اعلام نما." بجا و از کار موسی کاسته نظم و ترتیب خاصی در بین مردم معمول داشت.

با اینکه خداوند بموسی مقامی عالی مرحمت فرموده بود وتوسط آن نبی معجزات عظیمی انجام گرفته بود مع الوصف این همه او را از آموختن معاف نمیکرد. رهبر منتخب اسرائیل راهنمایی های کاهن خداترس مدیان را با خوشحالی پذیرفت و نظام مدیریت پیشنهادی وی را بکار برد. بنی اسرائیل راه خود را برهبری ستون ابر از رفیدیم ادامه داد. خط سیرشان از دشتهای سوزان و کوههای بلند و گردنه های خطرناک میگذشت. در مسافرت خود مکرراً با کوهها و مکانهای صعب العبور مواجه میشدند در بعضی از آنها عبور غیر ممکن بنظر میرسید ولی با ادامه راه و پیشرفت در آن همواره راهی برای عبور وجود داشت. یکی از آن تنگه های فراموش نشدنی که بین قله های آسمان خراش آن سیلی از

موجودات زنده بشری و گله و رمه در حرکت بودند روبروی کوه سینا قرار داشت. ستون ابر بر قله آن متوقف شد و مردم زیر سایه آن اردو زدند. قرار بود مدت یک سال در این دره اقامت گزینند. در هنگام شب ستون آتش از جانب خداوند حفاظت آنان را تأمین میکرد و زمانیکه آنان در خواب خوش فرو رفته بودند نان آسمانی به آرامی بر اطرافشان نازل میشد.

سپیده دم پرده تاریک شب را از روی کوه برداشته و اشعه خورشید به اعماق درهها میتابید و برای مسافرین خسته مانند نویدی از رحمت ایزدی بر آنان بود. صخره های کوه از هر سو از جلال و شوکت ابدی خداوند شهادت می دادند. اندیشه انسان در مقابل عظمت و اعجاب طبیعت در شگفت میماند. انسان در حضور خدائی که "می تواند اقیانوس را در دست نگه دارد و یا آسمان را با وجب اندازه گیرد" (۱۳) بسیار کوچک و ناتوان بنظر میرسید. قرار بود در اینجا اسرائیل عجیبترین مکاشفه خدا را دریافت کند. در اینجا خداوند قوم برگزیده خود را گرد آورده بود تا قدوسیت مقررات خود را شفاهاً برایشان اعلام کند. قرار بود در اینجا تغییرات کلی در طرز تفکر و زندگی آنان رخ دهد تا اثرات بد

معاشرت با بت پرستان و نظام زشت بردگی از وجودشان زدوده گردد.
خواست خداوند بر این بود که آنان را بسطح اخلاقی عالیتری برساند تا
قادر بفهم و درک کمال خداوندی باشند.

